

طبايت

شب است و فغان می زند مرغ شب

مسیحا نفس جسم و جان در تعب

فرو برده سر در گریبان غم

بدامان فرو بارد از دیده نم

بدیوان وجدان درش داوری است

ورا بر چنین شیوه نا باوری است

که کار طبايت تجارت شده

به پاریس این بی طهارت شده

طیبیان نه کوشند الا به پول

تفاوت ندارد چه دانا چه گول

مریض ار ندارد به کف سیم و زر

نگهبان و دربان براند ز در